

نثر فارسی در پهلوی اول

او که به دلیل قد و قیافه بدنمایش و به دلیل فقر و تندگویی هایش بارها تحقیر و سرزنش و مجازات شده بود، از پولدارها و دولتی‌ها و حتی خوشگلهای تنفر داشت. آخرش هم او را در خیابانی تاریک و خلوت کشتند.

جهانگیر جلیلی

نویسنده‌ای که از مسعود دهاتی الهام گرفت و کار او را با تغییراتی ادامه داد، جهانگیر جلیلی است که حدود سی سال عمر کرد. او در زمانی که دربار از رواج فرهنگ غربی حرف می‌زد، قصه‌ای نوشت به اسم "من هم گریه کرده‌ام". این قصه به شکل پاورقی در شفق سرخ چاپ و بعداً کتاب شد. داستان دختری است که نازنین وزیر باست و خانواده پولداری دارد، دبیرستان رفته و با ادبیات فارسی و اروپا آشنا شده، پیانو می‌زند و در مهمانی‌ها فرنگی می‌پوشد و می‌رقصد. خواستگاران او را رد می‌کند چون طبق کتابهایی که خوانده، منتظر همسری است که در حد کمال باشد. بعد به بدکاری می‌افتد و ادعا می‌کند درس مدرسه و کتابهای اخلاقی زیادی که خوانده او را به فساد کشانده زیرا قوانین اخلاقی به درد جامعه‌ای می‌خورد که مردمش پاک باشند: "من در دبیرستان حافظه خود را با سرگذشت قصابهای تاریخ پر کردم و فهمیدم ناپلئون بیش از پنج پا قد نداشته، و نویسنده کتاب امیل که روش نوین تعلیم و تربیت بچه‌هاست، خودش بچه‌هایش را اول کرده و به یتیم‌خانه فرستاده بود ولی غصه بچه‌های مردم را می‌خورد. در مدرسه به ما بخت و پز و دوخت و دوز یاد ندادند و سبک فلان شاعر و زندگی فلان سردار را یاد دادند که در زندگی به من کمکی نکرد..." او از فرنگی‌مآبی و تجددخواهی دروغین انتقاد می‌کند و می‌گوید چرا مترجمان داستانهای عشقی دروغین ترجمه می‌کنند درحالی‌که آن داستانها هیچ یک از مشکلات مردم جامعه را حل نمی‌کند.

نویسنده در کتاب "من هم گریه کرده‌ام" بدور از بدبینی و بدزبانی مسعود دهاتی، خواننده را وارد جامعه می‌کند و فساد و تباهی را نشان می‌دهد و می‌گوید "چیز غریبی است. در اجتماع و مدیئت همه گونه وسایل سقوط و فساد فراهم است آنوقت می‌گویند خود را برکنار بدارید. ما را نزدیک آتش نشانده‌اند و می‌گویند نسوزید..." این داستان شخصیت دیگری هم دارد به نام پروین که یکی از آقازاده‌هایی که آه در بساط ندارد و ادای پولدارها را درمی‌آورد، گولش می‌زند. پروین طلاق می‌گیرد ضمناً او و ویروس مقاربتی هم گرفته. خلاصه این نازنین وارد فحشا می‌شود و آخرش هم یک آقای

هستم و از فقر و بدبختی هایش گفت. دلم سوخت و وقتی برگشتم اروپا نامه‌ای به علی اکبر داور که وزیر مالیه بود، نوشتم و از او خواستم برای محمد مسعود کاری کند. بعد او را به خرج دولت به اروپا فرستادند. بعدها پیش من آمد و گفت زنی رفته وزارت فرهنگ شکایت کرده که زن من است و از من بچه دارد و ما را رها کرده درحالی‌که من نه زن دارم نه بچه و حالا وزارت فرهنگ می‌خواهد حقوقم را نصف کند..." خلاصه جمالزاده پادرمیانی می‌کند ولی مدتی بعد که محمد مسعود به دیدن جمالزاده رفته بوده، عکس دخترش از جیبش می‌افتد و به مصداق دروغگو کم حافظه است، می‌گوید ببین دخترم چقدر شبیه من است! جمالزاده می‌گوید "پس زن هم داری! چکارش کرده‌ای؟" محمد مسعود گفت خانه کوچکی برایش اجاره کرده‌ام. نداشتم اجاره را بدهم. صاحبخانه آنجا می‌رفت و پولش را می‌خواست. به او گفتم مردک در خانه من پیش زخم چه می‌کنی؟ گفت تا کرایه‌هایت را ندهی، از اینجا نمی‌روم. من هم رقم جلو آینه با چاقو زدم به سر خودم و هاوار کردم که مسلمانان ببینید این مرد با من چه کرده. و به این شکل اجاره خانه را ندادم."

مدتی بعد جمالزاده به ایران می‌آید. چند نفر نوکر خوش لباس از طرف محمد مسعود می‌آیند و او را به عمارت مجلی می‌برند و متوجه می‌شود کسی که مدام از فقر و سختی هایش حرف می‌زند، چه عمارتی دارد! نوکرهای مسعود به او می‌گویند چرا برای روزنامه مسعود نمی‌نویسی و پولدار نمی‌شوی؟ جمالزاده می‌گوید روزنامه نویسی مگر چقدر در آمد دارد که آدم را پولدار کند [مثل امروز بوده] آنها توضیح می‌دهند که آدمهای پولدار را نشان می‌کنند و مقاله‌ای درباره‌اش می‌نویسند و زیرش ادامه دارد می‌گذارند بعد پیش او می‌روند و می‌گویند اگر می‌خواهی ادامه مطلب به ضررت نباشد، باید ده هزار تومان بدهی...

البته این حرفها که حقیقت دارد، از ارزش قصه‌هایش کم نمی‌کند. او در قصه‌های تفریحات شب، در تلاش معاش، اشرف مخلوقات، گلپایی که در جهنم می‌روید و بهار عمر، فساد اجتماعی دوران رضاشاه را با لحنی تند و انتقادی تصویر کرده و خشم ذاتی خود را نشان داده.

هفته پیش از جمالزاده خواندید که سبکی نو ابداع کرد که برگرفته از اصطلاحات و کلمات کوچه و بازار بود. او در دوره‌ای این کار را کرد که گروهی از ادیبان و بعداً رضاشاه می‌خواستند خط فارسی را تغییر دهند و زبان فارسی را کاملاً خالص کنند. هفته پیش کمی هم از محمد مسعود خواندید که در فقر و سختی زندگی می‌کرد و تضاد طبقاتی تهران را دیده بود.

محمد مسعود دهاتی

سه سال کارگری و زندگی سخت، از محمد مسعود آدم کینه‌توزی ساخت و در دوران جنگ جهانی تصمیم گرفت کینه خود را از اشرف و دولت با کلمات تند و تیز خالی کند برای همین به روزنامه‌نگاری برگشت و امتیاز نشریه **مرد امروز** را گرفت و پرخواننده‌ترین روزنامه آن روزگار را منتشر کرد. در مقاله‌هایی که می‌نوشت، بالحنی تند و پر دشنام به دولت و سازمانهای اداری و اشخاص متنفذ و معروف می‌تاخت: "آقای قوام السلطنه ایران بهشت جنایتکاران است. من نسبت به ۱۲۷ نفر نماینده مجلس که همگی کلاهبردار و شیاد هستند، اعلام جرم می‌کنم..." این مقاله در دوران رضاشاه منتشر شد و غوغایی راه انداخت.

از مرداد ۱۳۲۱ تا بهمن ۱۳۲۶ محمد مسعود توانست ۱۳۶ شماره مرد امروز منتشر کند. دستگاه سانسور پهلوی اول از هر دوسه شماره یکی را توقیف می‌کرد. خودش راهم چند بار زندانی کردند. محمد مسعود بیشتر وقتها فراری بود چون زبانش تند و تیز و هرج و مرج طلبانه بود. برای مثال سه چهار ماه قبل از مرگش در مقاله‌ای ده ستونی اعلام کرد: "**صد هزار تومان به کسی یا به ورثه او جایزه می‌دهم اگر قوام را ترور کند.**" او در آن مقاله ثابت کرده بود که طبق ماده ۶۱ قانون جزا باید قوام را اعدام کرد. کسی قوام را ترور نکرد ولی چند ماه بعد (نیمه شب جمعه ۲۳ بهمن ۱۳۲۶) وقتی که محمد مسعود در خیابان اکباتان از چاپخانه بیرون آمد، دو تیر به شقیقه او زدند و پرونده‌اش را بستند. قاتل پیدا نشد زیرا ترور او سیاسی بود.

سردبیر باجگیر!

جمالزاده درباره محمد مسعود افشاگری‌هایی کرده و گفته: "از پیشرفته‌ترین آدمهای دنیا یکی‌شان محمد مسعود بود. او به من خیانت نکرده ولی در دروغگویی، پشت هم اندازی و خیانت کم نظیر بود. وقتی قصه او را در روزنامه شفق خواندم، جوان کوتاه قدی پیشم آمد و گفت من همان مسعود دهاتی



جمالزاده